

بحث در اطراف ماده ۱۲۷۲ قانون مدنی راجع باقرار

یکی از قواعدیکه در تمام ملل و ادیان جاری است اقرار است که حجیت آن متفق علیه عامه و خاصه است آیه شریفه «**اقرارتم ثم اخذتم علی ذلکم اصری**» مشعر بر این است که پیروی از اقرار لازم است و خبر نبوی «**اقرار العقلاء علی انفسهم جایز**» و اجماع و سیره مستمره و اخبار خاصه بلکه بحکم عقل حجیت اقرار را مدلل مینماید. اختلافی که هست در معنای اقرار و موارد اقرار است.

بعضی از علماء و فقهاء اقرار را بمعنی اخبار بحق تعبیر نموده اند کما اینکه قانون مدنی هم در ماده ۱۲۹۰ همین معنی را نموده و بعضی دیگر اقرار را عبارة از اعتراف دانسته اند و بعضی دیگر اقرار را اذعان بحق دانسته اند ولی آنچه بنظر میرسد آنستکه برای اقرار معنای جدیدی از شارع و مشرعه نشده و بهمان معنای لغوی باقی است صاحب صحاح و مجمع البحرین اقرار را اذعان بحق تعبیر نموده و جمعی دیگر اقرار را بمعنای ثبوت و اثبات دانسته میگویند قرار ثبوت است و اقرار اثبات امر است.

اینکه بعضی اختلاف کرده اند که آیا اقرار موضوعیت دارد یا طریقت دارد این اختلاف چندان منشأ اثری نیست قدر مسلم آنستکه اقرار از عقود و ایقاعات نیست بلکه یک قاعده اعتباری است که شارع در بعضی موارد اقرار را معتبر دانسته و در بعضی موارد حکم بعدم اعتبار آن فرموده اقرار برخلاف واقع را بی اثر دانسته از این جهت است که در ماده ۱۲۷۶ قانون مدنی تصریح شده که اگر کذب اقرار ثابت شد اقرار اثری ندارد.

بنابراین باید عطف توجه شود در مواردی که اقرار بی اثر است چند مورد است چه آنکه نمیتوان علی الاطلاق حکم بصحت و اعتبار اقرار نمود لذا توضیح داده میشود: از خبر اقرار العقلاء معلوم میگردد که اقرار مجنون و مجبور و سفیه بی اعتبار است هم چنین اقرار صغیر غیر بالغ هم بی اعتبار است زیرا بلوغ و عقل شرط صحت اقرار است و چون صغیر ممنوع التصرف در اموال خود میباشد لذا اقرار او بی اعتبار است برخلاف عامه که اقرار صغیر را با اذن ولی صحیح و معتبر دانسته اند ولی محققین از علماء مطلق اقرار صغیر را بی اثر و بی اعتبار دانسته اند و لو با اذن ولی باشد دلیل آنها این است که کسی میتواند اقرار نماید که سلطنت بر مالش داشته باشد و صغیر سلطنت بر مالش را ندارد.

بعضی دیگر باستناد قاعده «**من ملك شيئاً ملك الاقرار به**» میگویند صغیر چون مالکیت دارد اقرار او بی اثر نیست کما اینکه نحول از علماء اقرار صغیر را در وصلت و وقف معتبر و صحیح دانسته اند و میگویند چون اقرار اخبار بحق است اگر صغیر اخبار

بحث در اطراف ماده ۱۲۷۳ قانون مدنی راجع باقرار

بحق غیر نمود این اخبار تصرف در اموال نیست تا گفته شود صغیر سلطنت در اموال خود ندارد و این قول ضعیف است بلکه بلوغ و عقل شرط صحت اقرار است.

یکی از مواردیکه اقراری اعتبار است اقرار و کیلی بر ضرر موکل است که بی اثر است مگر آنکه در وکالتنامه حق اقرار بوکیل داده شده باشد والا چون وکیل مالک نیست بقاعده من ملک شیئاً ملک الاقرار به اقرار بر ضرر موکل بی اعتبار است و اظهارات محاکماتی اقرار نیست و علی ای حال اقرار کسی معتبر است که سلطنت بر مقرر به داشته باشد و اقرار گاهی برای اثبات امر است گاهی مبنی بر نفی است مثل اینکه از صاحب پول سؤال نمایند این پول از توهست یا خیر مشارالیه نفی نماید بگوید از من نیست البته ضرری است که در اثر اقرار بنفی بخود زده است که اگر بعد از نفی استحقاق خود مجدداً اقرار اثباتی نماید بگوید پول از من است از او قبول نمیشود و داخل در اقرار بعدالانکار است و لکن اقرار نفی داخل در عمل نمودن به خبر اقرار العقلاء و عموماً اقرار نیست زیرا خبر نبوی شامل اقرارهای ضروری اثباتی است که اقرار سبب ضرر میشود و مقرله را مدعن بحق او شده ولی اقرار بنفی ادعان بحق مقرله نخواهد بود.

نیز در بعضی موارد است که مقر با سلطنتی که در مال خود دارد باز هم اقرار او بی اعتبار است و بی اثر است و آن در صورتی است که اقرار بر ضرر غیر باشد مثل مریضی که در حال مرض موت است اقرار بطلاق زوجه خود نماید بمنظور اینکه زوجه را از ارث محروم نماید که چون این اقرار مستلزم عدم توارث و موجب ضرر زوجه است بی اعتبار است بعلاوه طبق قاعده من ملک شیئاً ملک الاقرار به باید اقرار کننده در حال اقرار سلطنت نامه در اموال خود داشته باشد و در مرض موت سلطنت نامه مقر ازین رفته و فقط نسبت به ثلث اموال خود سلطنت دارد و سلطنت بر اموال صحت اقرار را ایجاب مینماید.

از این لحاظ است که اگر ولی صغیر در زمانی که ولایت داشته اقراری نموده باشد اقرار او معتبر شناخته شده است زیرا در موقع اقرار سلطنت در مال مقرر به داشته و لکن در بعضی موارد است که با احراز سلطنت هم اقرار بلا اثر است و آن در صورتی است که اقرار مستلزم ضرر غیر بوده باشد مثلاً اگر وکیل فروشنده که سلطنت داشته برای معامله اقراری نموده باشد بر ضرر موکل بعضی از علماء اقرار او را معتبر دانسته اند.

جمع کثیری اقرار او را بر ضرر موکل معتبر ندانسته اند و میگویند قاعده من ملک شیئاً ملک الاقرار به اقرار شخص مالک را معتبر و مؤثر دانسته و اقرار وکیل را معتبر نمیدانند بلکه اظهارات او را شهادت میدانند نه اقرار.

در محاکمات هم وقتی اقرار وکیل بر ضرر موکل قابل ترتیب اثر است که در وکالت نامه حق اقرار باو داده شده باشد و حاصل آنچه گفته شد آنستکه در اقرار بلوغ و عقل شرط است و اینکه بعضی دعوی اتفاق کرده اند که اقرار غیر بالغ در خصوص وصایا و وقف معتبر است خالی از مناقشه نیست.

یکی دیگر از مواردی که اقراری اثر است اقرار به نسب است زیرا اثبات نسب را باقرار نمیتوان نمود و فقط به پینه باید اثبات نسب شود.

بحث در اطراف ماده ۱۲۷۳ قانون مدنی راجع باقرار

ماده ۱۲۷۳ قانون مدنی اقرار به نسب را در صورتی قابل اثر دانسته که دو امر محرز و ثابت باشد یکی آنکه ممکن باشد الحاق طفل پدید ویکی آنکه منازعی در کار نباشد در این اوان دیده شده بعضی اشخاصیکه خودشان عقیم و زوجه او هم عقیمه است طفل سر راهی را برداشته و شناسنامه برای اوصادار نموده و در شناسنامه خود را پدر و زوجه خود را مادر معرفی نموده و دردقتر رسمی هم اقرار صریح نموده که این طفل از صلب من و از بطن زوجه من است بمنظور اینکه برادران و خواهران خود را از ارث محروم نماید.

آیا این اقرار مثبت نسب میشود؟ حاشا زیرا پدر میتواند نفی ولد کند ولی نمیتواند الحاق ولد بخود نماید خصوصاً در صورتیکه عقیم بودن این پدر و مادر ثابت است و بخصوص در صورتیکه ورثه متوفی هم منکر نسب طفل، باشند.

صاحب جواهر مینویسد « لو كان له ورثه لم يقل اقراره في النسب الموجب للتوارث لكونه اقراراً في حق الغير » مرحوم شهید مینویسد « يشترط في نفوذ الاقرار بالنسب عدم المنازع فلو تنازعوا في نسب الة مقربه اعتبرت الةينه »

سایر فقهاء و علمای امامیه هر یک عباراتی تصریح باین امر نموده که اقرار به نسب با عدم تصدیق ورثه مثبت نسب نیست زیرا اقرار کننده این اقراریکه میکند بر ضرر و ارث است و در حقیقت اقرار در حق غیر است و حجت نیست بلی اگر منازعی در کار نبوده باشد با تصدیق مقربه میتوان آثار اقرار را از حیث توارث صحیح دانست نه از حیث نسب.

متأسفانه بعضی قضاة متوجه این نکات نیستند توهم میکنند که شناسنامه سند رسمی و دلیل قطعی بر صحت نسب است در صورتیکه شناسنامه اگر در موعد مقرر و طبق مقررات هم صادر شود فقط برای تاریخ تولد سندیت دارد و مثبت نسب نیست چنانچه در قانون مدنی اشعار باین امر گردیده است.

و نیز بعضی قضاة توهم نموده اند که اقرارنامه که در دفتر رسمی تنظیم میشود قابل مناقشه و تردید نیست و سندیت آن ثابت و غیر قابل تردید است و بی اعتبار نمودن آن موجب مسئولیت است غافل از اینکه مواد ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۱۲۷۶ و ۱۲۷۳ قانون مدنی محاکم را مکلف بغور رسی نموده که اگر بی اعتباری سند رسمی را احراز نمودند طبق ماده ۴۶ قانون دفتر اسناد رسمی بایستی بی اعتباری را با اداره ثبت گذارش دهند!

اجماع فرقه امامیه است که اقرار پدر با انکار ورثه مثبت نسب طفل نیست زیرا اقرار بر ضرر ورثه است و اگر زوجه میت هم اقرار نماید که این طفل فرزند شوهر من است این اقرار هم مثبت نسب نیست تأثیری که دارد آنستکه زوجه مقومه نمیتواند ربع ترکه را بخواهد بلکه طبق اقراری که نموده ثمن میبرد.

فقهاء عظام در یک صورت اقرار پدر را برای نسب قابل ترتیب اثر دانسته اند و آن در صورتی است که طفل مرده باشد و یکنفر مدعی شود من پدر این طفل متوفی هستم در این صورت اگر معارض نباشد اقرار او را مؤثر و نسب او را مسلم میگیرند زیرا مدعی بلا معارض است.

برخلاف علمای عامه که میگویند اگر آن طفل مرده مالی داشته باشد باقرار مرقوم نمیشود اموال طفل را باو دادچون موردتهمت است و کسی که مجهولالنسب شد اثبات نسب منوط باقامه بینه شرعیه است یعنی دو مرد عادل و حتی آنکه تصریح شده که بشهادت یکمرد ودوزن هم اثبات نسب نمیشود.

ودرباب اقرار بعضی شرط کرده اند که مقر باید عادل باشد ولی این قول مخالف با اقوال جمهور علماء است که میگویند عدالت شرط نیست و اقرار هر کس بر علیه خودش نافذ است و معتبر است مادامیکه مضر بر غیر نباشد.

از جمله اقرارهایی که معتبر نیست اقراری است که از روی اکراه و اجبار باشد مثل اقاری که غالباً باطین دادگستری در امور کیفری از متهمین میگیرند که آنها را تحت فشار میگذارند تا اقرار کنند البته این اقرار بلا اثر است و نمیتوان باینگونه اقرار استناد نمود و جرم را ثابت دانست بلکه در خصوص امور کیفری بیک مرتبه و دو مرتبه اقرار متهم و اقرار شریک یا معاون متهم هم نمیشود اعتماد نمود.

کما اینکه دیوان کشور هم در احکام عدیده که صادر نموده اشعار باین امر نموده که در جرائم صرف اقرار متهم مثبت جرم نیست و اقرار در این قضایا موضوعیت ندارد در کتب فقهیه هم اشاره باین مسئله شده که مجرد اقرار موجب اثبات جرم نمیشود.

در مسئله اقرار در یک موضوع اختلاف شده بین علماء که آیا حاجت هست یا نیست و آن در صورتی است که صغیری که هنوز پانزده سال ندارد مدعی بلوغ شود و اقرار نماید بلوغ خود مرحوم علامه و شهیدین و بعضی دیگر اقرار او را بدون اتیان بیمن دانسته اند و جمعی دیگر این اقرار او را بدون اتیان بیمن مؤثر ندانسته و بعضی دیگر اساساً اظهارات صغیر را که یک اخباری است معتبر ندانسته اند که بلوغ شرط صحت اقرار است.

و از جمله اقرار غیر معتبره اقرار تعلیقی است چه آنکه تنجیز شرط صحت اقرار است.

معمول و مرسوم باز پرسها است که بمتهم میگویند اگر فلان کس شهادت داد بجرم تو اقرار داری میگوید بلی این اقرار تعلیقی است و تعلیق مبطل اقرار است.

بهتر آنستکه تعلیق را در لوازم اقرار قرار دهند مثل اینکه بگویند اگر فلان کس شهادت داد ملزم بقبول شهادت او هستی بگوید بلی این اقرار در لوازم است و اقرار تعلیقی نیست.

گاهی میشود محاکم باقرار ضمنی استناد مینمایند مثلاً زید مطالبه مالی را از عمرو مینماید عمرو میگوید این مال مرهون من است آیا باین اظهار اشتغال ذمه ثابت میشود و ممکن میشود بموجب این اقرار حکم بدین داد یا خیر؟

چون مقربه اشتغال ذمه نیست بلکه اقرار قبض مرهون است و باین اقرار ضمنی اشتغال ذمه مرتهن ثابت نمیشود باید به بینه اثبات شود و از جمله اقاری که مطلقاً معتبر است اقرار ذوالید است اگر ذوالید اقرار نماید که این مال را که متصرف است سابقاً مال

بحث در اطراف ماده ۱۳۷۴ قانون مدنی راجع باقرار

زید بود، باین اقرار مالکیت زید ثابت میشود و ذوالید باید به بینه شرعیه و دلائل قویه اثبات نماید که بنقل صحیح شرعی باوانتقال شده است زیرا بقاء مالکیت زید مستصحب است. اگر ذوالید با اقرار بیکه بدو مالکیت زید نموده بعداً اقرار نماید که این مال عمرو است بمقتضای اقرار اول او عمل میشود و اقرار بعدی چون بر ضرر غیر است معتبر نیست.

جمعی از علماء عامه اینطور اظهار عقیده نموده اند که اگر مقر مزبور در حیات است باقرار اولیه او عمل میشود و اقرار بعدی او بلااثر است ولی اگر مقر مزبور مرده باشد دونفر مقر لهما متداعین میشوند هر کدام باید بینه اقامه نمایند بر مالکیت خود و بر طبق بینه عمل میشود و با عدم بینه بحلف و احلاف باید عمل نمایند و اگر هر دو اتیان بیمن نمایند مال مورد نزاع بالسویه بین آنها تقسیم میشود.

در چنین موردی تداعی است که هر یک از جهتی مدعی و از جهتی مدعی علیه میباشد مثل موردی که اختلاف بین زن و شوهر شود راجع بنفقه که زوجه بمطالبه نفقه نماید و زوج مدعی نشوز او و عدم استحقاق او شود زوجه هم مدعیه است تمکین داشته و دارد هر یک باید دعوی خود را به بینه اثبات نمایند یا بحلف و احلاف عمل شود اثبات نشوز بعهده زوج است و اثبات تمکین بعهده زوجه است.

بعضی قضاة در موردی که اختلاف در باب تمکین و نشوز است توجهی بماده ۱۱۰۸ قانون مدنی نمینمایند بمجرد اینکه زوج میگوید بعلت عدم تمکین نفقه نداده ام او را مستحق عقاب ترک انفاق مینمایند و برای نفقه حکم بمحکومیت زوج میدهند در صورتیکه دعوی عدم تمکین باید رسیدگی شود زیرا اعم از اینکه در وجوب نفقه گفته شود تمکین شرط وجوب نفقه است یا گفته شود نشوز مانع است و حکم بمحکومیت زوج بدون رسیدگی بدعوی عدم تمکین صحیح نیست زیرا علی ای حال استحقاق زوجه بنفقه فرع تمکین است.

شایسته است اگر دعوی کیفری برای ترک انفاق شود بصدر قرار اناطه مبادرت شود تا در باب دعوی تمکین و نشوز در محکمه صالحه رسیدگی شود.

کما اینکه مکرر دیده شده زوجه باستناد ماده ۱۱۲۹ قانون مدنی برای طلاق خود دادخواست میدهد دادگاه بدون اینکه بمنشاء اختلاف راجع بتمکین و عدم تمکین غوررسی نماید باستناد اقرار ضمنی زوج حکم بطلاق میدهد.

هر چند حکم بطلاق که دادگاه میدهد هیچ وقت عملی نخواهد شد زیرا مملکت ما مملکت اسلامی است و بمقتضای «**الطلاق ید من اخذ بالساق**» طلاق در اختیار زوج است و اگر شوهر را مجبور بطلاق کنند طلاق اجباری باطل است و علقه زوجیت بریده نمیشود در خبر **زراوة عن ابی جعفر علیه السلام** است که سؤال شده از طلاق اجباری فرمود «**ایس طلاقه بطلاق**» یگانه علاج در اینگونه اختلافات بین المتزوجین آنستکه طبق ماده ۶۲۶ و قول خداوند متعال جلت عظمته «**وان ختم شقاق ینهما فابنوا**

حکماً من اهلہ و حکماً من اهلها « تضا یا را بدآوری ارجاع نمایند و اگر بدآوری تمام نشد بحکم شرع ارجاع نمایند تا شوهر را اجبار بدادن نفقه و حسن معاشرت نماید و اگر امتناع نماید بمقتضای « **الحاکم ولی الممتنع** » خود حاکم شرع زنا را طلاق دهد که اینک در موردیکه شوهر مفقود الاثر میشود حاکم شرع طبق مقررات شرعی اقدام بطلاق مینماید و لفظ حاکم که در ماده ۱۱۲۹ قانون مدنی است محتمل است مراد قانون گذار حاکم شرع بوده نه حاکم عرف.

بحث ما در باب اقرار است که اقرار ضمنی مثبت دعوی نیست بلکه گاهی اقرار صریح شوهر هم مثبت دعوی نمیشود مثل اینکه شوهر اقرار بطلاق نماید این اقرار مثبت طلاق نمیشود زیرا وقوع طلاق مشروط بشرایطی است که از آن جمله حضور عدلین است و یا بودن زن در طهر غیر موقعه و رعایت مقررات دیگر که بعضی صاحبان دفاتر ازدواج و طلاق رعایت این نکات را نمی نمایند و برای اینکه قطع گفتگو بشود تنظیم طلاقنامه خلعی مینمایند در صورتیکه مشکل ترین طلاق، طلاق خلعی است.

حاصل کلام آنکه اقرار ضمنی و اقرار بر ضرر غیر دارای هیچ اثری نیست اگر شریکی که مال الشراکه در ید اوست اقراری بر ضرر شریک خود نماید بلا اثر است مثل اینکه بگوید این متاع یا این خانه یا این ملک که در ید من و شریکم میباشد نصف آن از زید است این اقرار بر ضرر مقر نافذ و بر علیه شریک او کوچک ترین تأثیری ندارد و هرگاه مقر به قابل تفکیک نباشد باید مقرله به پینه اثبات دعوای خود را نماید و نمیتواند استناد باقرار یکنفر شریک نماید.

در خاتمه این مقاله این قسمت هم اشاره میشود که اقرار بشی اقرار بلوازم آن نیست که اینک باقرار مفهوم اقرار هم ثابت نمیشود پس اگر کسی اقرار کند که من فلان مبلغ را بابت فروش ملکی که زید بمن نموده دادنی هستم باین اقرار اثبات معامله نمیشود و بعضی گویند جزء اول کلام او که اقرار با اشتغال ذمه است مأخوذ باقرار میشود و دعوای خریدی که مینماید محتاج باقامه پینه است.